

چهارراه سبک‌ها

نگاهی به گوشه‌ای در اصفهان، آخرین مجموعه شعر جواد زهتاب

داریوش مفتخر حسینی

شاعر و منتقد

نمودی مرکب از طرح و رنگ و تقارن، جلوه‌ای از کاشی و کاهگل و پیچ و تاب خط شکسته طرح جلد کتابی است که حتی اگر نامش را نخوانی، می‌توانی حدس بزنی که خالقش دل در گرو میراث هنگفت اسلاف خویش دارد و نگاهی تمام به ادبیات کهن پارسی.

گوشه‌ای در اصفهان نام آخرین مجموعه شعر جواد زهتاب است، شامل ۴۰ غزل که دفتر شعر جوان، منتشر کرده است؛ چرا که شاعر هنوز جوان است و راهی ناشناخته در پیش روی او است. گوشه‌ای در اصفهان کل یکپارچه‌ای است، از طرح جلد گرفته تا ساخت و زبان و مضمون و محتوا و حتی تعداد اشعار، کل یکپارچه‌ای که از صدر تا ذیل از عناصر و مصالح معروف شعر پارسی و نه فارسی ساخته شده است. غزلی از غزل‌های کتاب گویی حاکی از تعلق و دلبستگی شاعر به این عوالم و عرصات است:

وقتی تو بودی کنارم با هر هیاهو نرفتم

فکر ضمیر تو بودم با هر من و او نرفتم

خورشید را می‌ستودم مشتاق سو سو نبودم

یک ذره این سو نماندم یک ذره آن سو نرفتم

(غزل ۳۳)

کم نیستند کسانی که گویی یکسره در گذشته می‌زیند و می‌نویسند، بی‌آنکه هرگز اقبال مخاطب را درک کنند، اما شاعر این مجموعه مخاطب دارد و این بدان معناست که علاوه بر قریحه و قدرت شاعری و جوه دیگری بر شعر او مترتب است که اسباب این تمایز و تشخیص است: رویکرد جواد زهتاب به شعر کهن رویکردی یکسره تقلیدی و مکانیکی نیست که محصول آن آثاری از آن‌گونه باشد که مثلاً در دربار فتحعلی شاه قاجار تولید می‌شد. رویکرد او رویکردی دارای شعور، تمییز و قدرت انتخاب است. غزل او از سبک خراسانی چیزی در خود دارد، از سبک عراقی هم، رنگی از شعبده

شاعران سبک هندی نیز آن را آراسته است و بی‌چرا نیست اگر غزل او که به ظاهر تماماً وامدار سنت است، سنتی نیست و چیزی تازه و بدیع‌تر دارد. شاید بشود این‌گونه گفت که غزل‌های گوشه‌ای در اصفهان ساخت و ریخت عراقی دارند و جمیع ظرافت‌های زبانی درخشان این سبک را مد نظر دارند تا آنجا که بتوانند گهگاه به مرزهای شعر سهل ممتنع نزدیک شوند:

چنان سیلی که می‌پیچد به هم آبادی ما را

غم تو می‌برد با خود، تمام شادی ما را

به این امید می‌گردم مگر خاک رخت کردم

که دامانت برانگیزد غبار وادی ما را (غزل ۲۲)

روانی و روشنی این غزل‌ها حاصل همین تأثیرپذیری از سبک عراقی است و البته رسیدن به این پایه و مایه در زبان کار ساده‌ای نیست و بی‌آگاهی و تمرین و تداوم و تکرار و فقط با در نظر داشتن الگویی درخور نمی‌توان به آن رسید. شعر جواد زهتاب از سبک خراسانی که تلفیقی از فخامت و صلابت و سرکشی و حاصل اولین کشف و کوشش‌های شاعران پارسی‌زبان است نیز اثرپذیری دارد. شعر خراسانی مجال و مأوایی درخور برای طبیعت دارد، چرا که شاعران در نخستین جست‌وجوهای خویش آفاق را در می‌یابند و شعر آنها نیز حاصل همین جست‌وجوهاست و این سیر آنجا به شعر عراقی می‌پیوندد که سیر انفس از راه می‌رسد و شاعران به انتزاع رو می‌کنند. غزل‌های گوشه‌ای در اصفهان با آنکه ساخت عراقی دارند، به محتوای شعر عراقی بسنده نکرده‌اند و از این‌رو است که طبیعت، جلوه‌ها، عناصر و زیبایی‌های آن حضوری چشمگیر در این غزل‌ها دارند:

آشفته‌تر از پیش به ساحل زده امشب

دریا همه جان است و به لب آمده امشب (غزل ۶)

آهوی وحشی‌ام، بیابانت کو که خواهم دوم به دامانت

ای که می‌آید از گریبانت بوی گلپونه‌های صحرايي (غزل ۲۵)

آن شاخهٔ مریم که به دستانت تو گل کرد

فرجام خوش فصل زمستانی من شد (غزل ۲۶)

برقی به چشم‌های تو داد و دلی به من

انگار زیر صاعقه‌ای خرمن آفرید (غزل ۲۸)

حتی اگر در دل موج، من با تو می‌آیم ای رود!

من با تو دریا به دریا، من با تو کشتی به کشتی (غزل ۳۳)

بروز و ظهور طبیعت در شعر، از مهمترین مشخصه‌های سبک خراسانی و از مهمترین وجوه ممیزه‌اش از سبک‌های دیگری چون عراقی و هندی است. شاعر مجموعهٔ گوشه‌ای در اصفهان از یک سو - خودآگاه یا ناخودآگاه - می‌پندارد که شعر امروز نمی‌تواند فارغ از تصویر بماند و به انتزاعیات بسنده کند و از سوی دیگر درمی‌یابد که درخشان‌ترین و به اصطلاح شسته و رفته‌ترین زبان پیشنهادی

شاعران در هزاره گذشته زبان سبک عراقی است. پس دست به تلفیق می‌زند و عنصری از عناصر درونی یک سبک را وارد ساخت سبک دیگر می‌کند و البته این انتهای کار نیست؛ سبک هندی نیز باید به کمک بیاید تا او یک قدم دیگر به ماورای ایده‌آل خود در شعر نزدیک شود:

دهان به خنده گشودی و باغ، حیران شد

که من هر آینه بوسیدمت در آینه‌ها (غزل ۵)

آب از سرش آن قدر گذشته است که انگار

موج از پی موج آمده با عریده امشب (غزل ۶)

ظرافت‌ها، تعقیدها و لف و نشرهای معنایی سبک هندی برای شاعر آن قدر جذابیت دارد که جایی هم برای آنها در شعرش باز کند و تصویر ساخته‌شده از تلفیق سبک‌های عراقی و هندی را با آنها بیاراید و البته می‌داند که استفاده مکرر و مضاعف از عناصر پیچیده این سبک ممکن است به خلق تصویری ناهمگون با سایر اجزای شعر منجر شود. پس نوعی از «هندی عراقی شده» را گهگاه و به تناسب به کار می‌گیرد.

آنچه در آغاز در باب تعلق خاطر شاعر به شعر کهن آمد، به معنای بیگانگی او با نوآوری‌های نیم قرن اخیر در ساحت غزل نیست. او به نوآوری نیز می‌اندیشد و توجه دارد و این عنایت و اشتغال چهارمین میراثی است که از حافظه ادب پارسی برده است، اگرچه او در نوآوری محتاط و محافظه‌کار است و بیشتر حول و حوش افق‌هایی می‌پرد که پیش از این دیگران نیز آزموده‌اند، ولی تجربه‌های او خالی از تشخیص و نشانه‌های آشنای شعرش نیست:

ای خاطره‌انگیزتر از عطر و تبسم

چون وسوسه می‌آیی از کوچه گندم (غزل ۸)

سه حرف قشنگ - اولین حرف‌ها -

که عشق است و زیباترین حرف‌ها (غزل ۱۲)

رد می‌شود ز کوچه بی‌تابی‌ام هنوز

می‌تابد از دریچه به بی‌خوابی‌ام هنوز (غزل ۳۵)

اگر به این قابل باشیم که مفاهیمی چون «عصر» و «معاصر» نیازمند تعریفی دوباره و دیگرگونه یا دست‌کم جامع‌ترند، باید یکی از بایسته‌های شعر معاصر را دغدغه انسان معاصر بدانیم. شعری که فقط صورتی معاصر دارد، از عصر رنگی بر گرفته است. شعر معاصر باید جانی معاصر داشته باشد و به عصر نگاهی فراتر از تقویم‌ها ببیند. شعر معاصر اگر زبان حال انسان معاصر - خواه انسان مدرن و پست‌مدرن، خواه انسان دوران گذار و گرفتار بین سنت و مدرنیته و خواه انسان سنتی محصور در قفس مدرنیته - نباشد، شعر تاریخ گذشته‌ای است که فقط به زبان روز ترجمه شده است. گوشه‌ای در اصفهان از صدای انسان معاصر تهی نیست، حتی اگر رنگی کهن داشته باشد:

نه سزاوار جهنم نه خریدار بهشت

برزخی بود سرشتم؛ نه منزله نه پلیدم (غزل ۱)

در این زمانه که شعرم تهی ز حادثه است

خوشامدی به غزل، عشق اتفاقی من (غزل ۱۰)

شوقی برای پرسه‌های آشنایی نیست

دستی تمام سیب‌ها را چیده است اینجا (غزل ۱۷)

از دیگر ویژگی‌های غزل‌های این کتاب حضور پر رنگ مؤلفه‌های بومی است و استقلال معنایی ابیات و همین‌طور توجه به معماری و هندسه کلمات که البته دو مورد اخیر از تبعات ساخت عراقی آنهاست و نمونه‌های پیشتر آمده بر آنها نیز دلالت دارد و اما رویکرد غالباً سنتی شاعر تبعاتی نه چندان مطلوب را هم به همراه دارد که چشمگیرترین آنها افراط در استفاده از تلمیح و ارجاع مکرر و بعضاً ملال‌آور به داستان‌ها، اسطوره‌ها و تناسبات کهن است. ماه و پلنگ، یوسف و یعقوب و چاه و نارنج و زلیخا، آدم و حوا و سیب و گندم و هبوط و... :

ای خاطره‌انگیزتر از عطر و تبسم

چون وسوسه می‌آیی از کوچه گندم (غزل ۸)

اگر که سیب است اگر که گندم اگر که بوسه اگر تبسم

برای گل کردن تغزل بهانه باید بهانه باشد (غزل ۱۱)

در پیش پایم نهاده‌ای از سیب‌های بهشتی

تا من هوایی بمانم یک دشت گندم نوشتی (غزل ۳۳)

در پایان یادآوری این نکته است که شاعر - جواد زهتاب - هیچ اصراری برای استفاده از تمام قافیه‌هایی که در دایره جغرافیای واژگانش هست، ندارد و غزل را همان‌جا که حرفش تمام می‌شود، می‌بندد و این واقع‌بینی هر جا که اتفاق بیفتد، مانع خلق ابیات سست خواهد شد؛ به نفع شعر و به نفع شاعر.